



رسائل - جلد اول

ابتدای کتاب تا صفحه ۱۷۷

# استاد علی فرحانی

محل تدریس: مدرسه فقهی دارالهدی (۹۴-۹۵)

پیاده‌سازی توسط: مجموعه آموزشی صدا

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مجموعه آموزشی صدا است

تهیه این جزوه تنها از طریق سایت یا کانال صدا جایز است

[www.soda96.ir](http://www.soda96.ir)

@soda96

کتاب الرسائل شیخ انصاری

تدریس استاد علی فرحانی

ج ۱ ص ۱۰۶ چاپ مجمع الفکر

فعلا قطع نظرکنیم از استدلال ابن قبه و برویم سراغ مشهوری که قائل به امکان تعبد به ظنون اند گفتند

واستدل المشهور علی الإمكان: بأنا نقطع بأنه لا يلزم من التعبد به محال قطع داریم از تعبد به ظن محالی لازم

نمی آید، شیخ می گوید این غلط است. چرا؟ نقطع به شرط اینکه احاطه بر کل مصالح و مفسد داشته باشیم  
استقراء کنیم استیفاء و احاطه کنیم و بعد بگوییم دیدیم که هیچ مفسده ای پیش نمی آید این برای ما وجود ندارد

وفی هذا التقرير نظر، چیزی که بتوانیم بگوییم این است که إذ القتع بعدم لزوم المحال فی الواقع اینکه بگوییم

هیچ محالی واقعا لازم نمی آید موقوف علی إحاطة العقل بجميع الجهات المحسنة والمقبحة وعلمه بانتفائها،

وهو غير حاصل فيما نحن فيه. چه کسی میتواند این ادعا را بکند. مخصوصا که ابن قبه می گوید: محال لازم

آمد. تو می گویی: من قطع دارم که محالی لازم نمی آید. ابن قبه می گوید: آمد. شیخ می گوید: این نمی شود.

فالأولی اگر بخواهید دلیل تقریر کنید این است که أن یقرر هكذا: إنا لا نجد فی عقولنا نیافتیم در اطلاعات

خود بعد التأمل پس از فحص و بررسی ما یوجب الاستحالة، عدم الدلیل، نیافتیم بینید چه قشنگ. چرا بردند

بحث را در امکان ذاتی و وقوعی؟ وهذا طریق یسلکه العقلاء فی الحكم بالإمكان. عقلاء عالم بخواهند بگویند

چیزی ممکن است می گویند: دلیلی بر استحاله اش پیدا نکردم. پس باب امکان تعبد ظنون یعنی دلیل بر

استحاله پیدا نکردم همانطور که قبلا هم گفتم

طلبه محال یعنی چی؟

استاد: گفتیم لانجد فی عقولنا ما یوجب الاستحالة. کان تامه به کار نبردیم، نگفتیم لم تکن استحالة گفتیم لم

نجد فی عقولنا ما یوجب الاستحاله ما نیافتیم گوید اگر بخواهی دلیل بگویی اینطوری بگویند و آنچه گویند

مدعای بدون دلیل است دلیل شما نمیتواند ان را اثبات کند. این درست است، دلائلی که بر امکان تعبد به

ظنون میخواستند اقامه کنند که برهان مفید یقین به معنای اخص داریم که تعبد به ظنون استحاله نمی آورد در

حالی که نداریم اما آنچه داریم این است که دلیلی بر استحاله پیدا نکردیم، ابن قبه گوید ۲ دلیل بر استحاله دارم

طلبه: این با کلامی بودن حرف ابن قبه تنافی ندارد؟

استاد: او آورده کلامش را در فقه بزند ، خواستیم اصول و فقه بگوئیم ، شیخ گفت این طریقی که عقلاء میروند مقبول است معقول است اما اشکالی دارد ان هم اینکه اشکال ابن قبه دفع شود چون اگر دفع نشود گوئیم وجدنا و اگر اشکال دفع شد گوئیم لم نجد فی عقولنا. سپس بحث اولی که گفتیم که ابن قبه گفت محال است. سپس ما بعد از پاسخ به اشکال می گوئیم وجهی برای استحاله نداریم پس امکان دارد امکان یعنی دلیل بر بطلان نداریم سپس ببینیم دلیل بر جواز پیدا میکنیم و این دلیل بر بطلان نداریم گام اول بحث است فی امکان التبعید بالظن. این امکان است نه اینکه امکان تبعید یعنی بحث ثبوتی و وقوع تبعید اثباتی ، امکان تبعید یعنی دلیلی بر بطلان نداریم چون اشکال ابن قبه را جواب دادیم و جلوتر ببینیم آیا دلیل بر وقوع داریم یا نه و ممکن دلیل بر وقوع داشته باشیم که جمیعا و کل ظنون را بگیرد میشود مطلق ظن و اگر دلیل این هم رد شد گوئیم دلیل بر بطلان و بر جواز نداریم و سپس گوئیم پس چه چیزی داریم ؟ اصل عدم تبعید به ظنون است این قاعده کلی است چون اثباتش دلیل میخواهد یکی یکی برویم اثباتش را پیدا کنیم شیخ گوید این روال سلوک در ظنون است ، قسمت اول را گفتیم امکان تبعید به ظنون و کل بقیه وقوع ، امکان گفتیم تا استحاله را رد کنیم و گفتیم وقوع چون دلائل کسانی که قائل به وقوع اند بررسی کنیم و همه در یک رتبه است و ثبوت و اثبات به آن معنا نداریم. ان فکری که امکان ذاتی و وقوعی و اینجا علت داریم و نداریم، از این حرف ها نداریم.

طلبه :سابقه اش چیست که فقه را از کلام جدا میکنیم ؟

استاد:من مقدمه ای اول قطع گفتم و حدود کلام و حدود فقه را گفتم تا کجاست و اگر مطرح میکنند دوستان به خاطر ان قضیه خارجیه است

طلبه :این حرف شیخ درست است که دلیل نداریم . .

استاد: انصافا درست است تا اخر ، تقریری دارد امام ره که به نظرم این تقریری که اینجا میگوئیم به نظرم تقریر امام است ، آنچه که متعارف بود در ثبوت و اثبات و امکان و وقوع را امام می آورد در درس خارج و مفصل رد میکند و سپس گوید پس معنای امکان چیست ؟ امام گوید معنای امکان چیزی غیر از معانی مصطلح فلسفی است گوید چیست ؟ میفرمایند امکان احتمالی است یعنی چه؟ کل ما قرع سمعک فذره فی بقعه الامکان حتی یجیء لک دلیل البین من نیافتم گفت لانجد فی عقولنا مایوجب الاستحاله فقط ۲ تا آمده ابن قبه که باید رد کنیم

طلبه اگر امکان باشد اگر دلیل بر عدم نداشتیم غلط است

استاد: از جیب خود نمیتوانیم بگوئیم چون اخوند و نائینی و مظفر چیزی به من یاد دادند این جمله یعنی این ، صریح گفت انا لانجد فی عقولنا و هذا طریق یسلکه العقلاء فی الحکم بالامکان عقلاء می گویند دلیل بر ممکن نیافتیم

دلیل اول اگر قرار باشد اخبار عن النبی به خبر واحد جایز باشد پس اخبار عن الله به خبر واحد جایز است و

### التالی باطل بالاجماع فالمقدم مثله

۲ جور معنا میکنیم

۱. دعوی المتنبی بحث کلامی بود

۲. ان هم الا یخرصون بعدا در ادله تعبد به ظنون می آید

شیخ ۳ جواب میدهد

یک جواب با تمرکز بر حدوسط اجماع است و دیگری اجمالا با کلمه بعد تسلیمه دلالت میکند و ما اصل ملازمه را نمیفهمیم و دیگری با فرض ملازمه اشکال

شیخ گوید اگر اخبار عن النبی با خبر واحد جایز است یعنی ممکن است اخبار عن الله کذلک ، قضیه شرطیه ملازمه در امکان بوده نه ملازمه در وقوع چون دعوا برسر استحاله و امکان است به تقریر کلامی. این قبه گفت اگر اخبار عن النبی با خبر واحد ممکن است پس اینکه مدعی نبوت ادعا کند با خبر واحد ممکن است نیاز به معجزه نیست و التالی باطل بالاجماع

شیخ گوید تالی با اجماع باطل چون اجماع بر سر عدم وقوع است و محط نظر مجمعین بر سر ملازمه در امکان نیست برسر این است که ما به خبر واحد در دعوی المتنبی تمسک نمیکنیم اعتماد نمیکنیم اعتماد به خبر واحد واقع نشد نه اینکه ممکن نباشد پس جواب اول اینکه اجماعی که گفتید دلیل بطلان تالی نیست چون اجماع وقوع را نفی میکند در حالی تالی دعوا بر سر امکان بود یعنی علی فرض اینکه اگر در اخبار عن النبی به خبر واحد تمسک شود در اخبار عن الله هم باید تمسک شود به خبر واحد چون دو تا یک رتبه وجودی دارند یا هر دو ممکن یا هر دو و فرض کنیم ما قائل به امکان هستیم در هر دو اما اخبار عن الله در ادعاء انبیا همیشه با معجزه همراه بود و لم یقع که اخبار عن الله از طریق خبر واحد ، آنچه اجماعی است نبود اخبار عن الله است به طریق خبر واحد نه محال بودنش

طلبه: افرادی که ادعاء نبوت کردند و کذاب بودند

استاد: آنها خبر واحد نداشتند خبر واحد شرایط دارد ان مدعی ها فاسق فاجر بودند

جواب ها را الصاق نکنید جواب اول اجماع مدعی چیزی که گوید واقع نشده است چون انبیا با معجزه آمدند ، محال نبود خبر واحد در اخبار عن الله هم بیاید ، مگر اینکه شما بگویید محال است به فلان دلیل ، گوییم صبر کن ، ان موقع دلیل شما بر بطلان تالی اجماع نیست ان دلیل است ، ما میخواهیم بگوییم و التالی باطل اخبار عن الله به خبر واحد نیست چون اجماع است نه دلیل دیگر گوییم از اجماع به دست می آید که واقع نشده نه بیشتر ، اگر برای بطلان تالی غیر از اجماع دلیل نداشتی اجماع فایده ندارد پس تالی باطل نیست

**والجواب عن دليله الأول: أن الإجماع إنما قام على عدم الوقوع، لا على الامتناع.** دعوا بر سر امکان بود اجماع

وقوع را نفی میکند و میخواهید تعمیم دلیل کنید؟ بگویی علاوه بر اجماع دلیل عقلی دیگر هم داریم گویم پس این حرف ابن قبه نیست چون تنها دلیلش بر بطلان تالی اجماع است چون تالی امکان بود و استحاله و امکان محل بحث قضیه شرطیه است و شما اجماع را در وقوع دارید پیدا میکنید

این جواب همه جواب نیست اما غلط نیست چون او مطلق گفته

طلبه: اجماع در مسائل کلامی دلیل است؟

استاد: این حرف خارج از نزاع این دو بزرگوار است، اما محل نزاع را درک کنیم، او گفت این ملازمه و التالی باطل بالاجماع شیخ گوید اجماع وقوع را خراب میکند یعنی اجماع نشان میدهد ما هیچ نبی نداشتیم که با خبر واحد بیاید اما نمیگوید محال است با خبر واحد بیاید

جواب دوم: ظاهر شیخ این است که ملازمه را قبول ندارد چون در ضمن عبارت گفته **بعد تسلیمه** گویا قبول

ندارد، اینها نشان میدهد شیخ نخواستند وارد وادی بحث کلامی شود خواسته در خود این بحث با حفظ همه مبانی غلط این بحث بحث را رد کند نخواستند وارد زیربنای کلامی شود ملازمه نداریم ربطی به هم ندارد توحید غیر از نبوت است و نبوت ذاتی داریم و نبوت در مقام رسالت و بیان تکلیف که ان یکی از شئون نبوت است، در اثبات نبوت چند حیث داریم حتی متکلمین هم یکبار عصمت را که بحث میکردند یکبار عصمت فی نفسه و یکبار عصمت فی مقام الابلاغ را بحث میکردند و همه را میگفتند نبوت و این بحث قسمت قدیمی در کلام است و این نشان میدهد حواس آنها بوده که یکبار باید درباره فی نفسه و یکبار در مقام تکلیف و وظیفه خدا به گردن نبی است و اینها باید جدا شود لذا ملازمه سازی ها کان لم یکن شیئا مذکوراً مع التسليم ملازمه است

در آینده توضیح بیشتر خواهیم داد

این ملازمه را تا آخر برویم خلفی برویم، این حرف کجا درست است؟ ابن قبه کجا را میتوانستی ببینی و این حرف صحیح باشد کدام هدف را نشانه بگیرد، ابن قبه اینطور دید که ما بخواهیم بگویم اساس دین هم اصول هم فروع هم هست هم باید همه چیز با ظنی درست میشود یعنی خدا بشر را در دنیا انداخت و ما بخواهیم چنگ بزنیم برویم بالا کل ان ظن باشد، این به ۱۰۰۰ دلیل غلط است و نگوئید و التالی باطل بالاجماع شیخ گوید این مسلم است اما قصه این نیست قصه این است که هم اصل دین هم اصل فروع دین به دلیل قطعی و ظنی هم قطعی است هم بدیهی و ما واقع نما هستیم حتی با قطعی که اعم جهل مرکب است کاری نداریم، با یقین مطابق با واقع است، هم اصل دین هم اصل فروع دین و نزد هیچ کس تغییر نمیکند و یک سری از ریزه کاری های فروع هم گفته شده لکن به خاطر اخفاء الظالمین و مشکلات دیگر بر ما مخفی شده نه اینکه آنها نباشد پرولاریزم هم همیشه، هستند لایتغیر هم هستند اما مخفی شده اینجا میخواهیم درباره خبر واحد



کارکنیم ، ضمن احترام به دلیلت دلیل درباره مانحن فيه نیست پس لایجد فی عقولنا مایوجب استحاله فی مقامنا ولو حرف شما صحیح باشد

**مع أن عدم الجواز إخبار عن النبي قیاسا علی الإخبار عن الله تعالی** (تالی) - **بعد تسلیمه** - میخواهم ذهن شناسی کنم شما را - **إنما** فقط یکجا این حرف خوب است **هو فیما إذا بنی تأسیس الشریعة أصولا و فروعا علی العمل بخیر الواحد** کل دین روی نخ ظن خبر واحد دلیلت را قبول کردیم اما ربطی به محل نزاع ما ندارد لانجد فی عقولنا مایوجب الاستحاله فی مقامنا

**مثل ما نحن فيه مما ثبت أصل الدين** اقایان اصل دین را شرح کردند به اصول دین یعنی اعم از اصول و فروع فرض کنید اصل دین یعنی اصول دین **و جمیع فروع** یعنی هم اصول فروع هم فروع فروع دین نماز خمس زکات حالا ۱۱ تا و خود فروع فروع دارد این نماز چند رکعت سفر حضر بیماری اجزاء و شرایط و دارند همه را شامل میشود عبارت یک عام دارند یک خاص **بالأدلة القطعیة**، پیغمبر قصه را تمام کرد حلال محمد حلال الی یوم القیامه **لکن عرض اختفاؤها** ضمیر میخورد به فروع نه به جمیع پس وقتی به جمیع نخورد در عبارتی که خود جمیع آمده پس این قرینه است که همه فروع نیست ، عام فروع را چطور معنا کردم ؟ هم اصل فروع را میگیرد هم فرع فروع را میگیرد این میشود جمیع سپس در عبارتی که اصل دارد و فرع ضمیر را مذکر نمی آورد که بخورد به جمیع مونث می آورد تا بخورد به فروع و این قرینه باوجود مرجع مذکر با برگرداندن ضمیر به مضاف الیه عبارت نشان دهد مصنف دنبال بخش فروع است نه همه فروع بعدا هم گوئیم که اگر همه فروع بخوهد مخفی شود ددلیل عقلی داریم که اسلام دین خاتم نیست باید دین دیگری بیاید نه اصول باید خراب شود نه فروع ، اگر دست مانمیرسید خاتمیت خراب میشد در حالی که از زمان حضرت رسول تا حضرت حجت اصول و اصل فروع تغییر ناپذیر است بعض فروع تغییر میکند ، مخفی میشود بعضی فروع از فعلیت می افتد از تنجیز می افتد بعدا در یکی از نسخه ها دیدم که عرض اختفاؤها **فی الجملة** که اگر ان بیاید همین حرف است که دارم میگویم بخشی از فروع که ان بخش فروع فروع است نه همه ان ، بخشی از ان فروع دین صلاه صوم حج فروع فروع نماز صبح ۲ و ظهر ۴ رکعت اینها هم دست مارسیده و کسی شک ندارد و فروع فروع دیگری هم دارد حالا اگر شک ۳ و ۴ بود چه کنم ، تسبیحات اربعه یا .. که اینها مخفی است نه همه و جرم را به ان نزنید اسناد به فاعل ندارد موانعی بوده کتابت نبود ضبط صوت نبود و انجا هم که بود موانع انسانی هم وجود داشته مانند **اخفاء الظالمین للحق** حتما نباید موانع با سیاهی معنا شود موانع تراحمی وجود داشته پس اصول دین داریم قد ثبت لنا فروع داریم ، بخشی از فروع فروع داریم قد ثبت لنا و بخشی از فروع فروع مخفی شده دعوا بر سر اخر است

اگر این را ارائه دهید جواب فلان شده را که خدا در هدفش از عالم شکست خورد چون خدا عالم را خلق کرد تا ادم ها به مقصد برسند و اخرش هم خودش اعتراف کرد که شیطان همه را برد و **و نُمَّ لَاتِيهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ**

مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ، قليل من عبادی الشکور بازی را باختیم  
جوابش این است بازی را نباختیم ، دین کامل دست ما رسید قبض و بسط هم نداریم قابل تصحیح هم هست  
همه هم میتوانیم حل کنیم شیخ چون رفته بود در کلام حرف حق در علم کلام الان گفت که استفاده ها دارد

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين



صوت دروس حوزوی